

دربارهٔ حالات و مقاماتِ م. امّید

سعید رضوانی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)

شفیعی کدکنی، محمدرضا، حالات و مقاماتِ م. امّید، انتشارات سخن، تهران ۱۳۹۱،
۲۵۶ صفحه.

تازه‌ترین اثر محمدرضا شفیعی کدکنی مشتمل است بر مقدمه‌ای با عنوان «گامی در آن سوی هنگام»، رساله‌ای هم‌نام کتاب («حالات و مقاماتِ م. امّید»)، ده مقاله و یادداشت دربارهٔ شعر مهدی اخوان ثالث که پاره‌ای از آنها پیش‌تر در مطبوعات به چاپ رسیده‌اند، نمونه‌ای از سؤال‌های امتحانی اخوان در زمانی که مدرّسِ مدعو دانشگاه تهران بود، و فهرستِ اعلام.

رسالهٔ «حالات و مقاماتِ م. امّید» طولانی‌ترین بخش کتاب است. این رساله، در اصل، نامه‌ای است دربارهٔ زندگی، شعر، عادت‌ها و روحیهٔ اخوان که نویسنده، پس از درگذشت او، به امیر هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه) نوشته است تا از مطالب آن در مجلس بزرگداشت اخوان در آلمان استفاده شود. شفیعی کدکنی متعاقباً این نامه را با افزوده‌هایی به صورت رسالهٔ حاضر درآورده است. از این رو، مطالب آن، به تعبیر خود نویسنده، «ممکن است از لحاظ نظم تاریخی و کرونولوژی ناهاهنگ بنماید». (ص ۱۸)

شفیعی کدکنی سال‌ها در حلقهٔ معاشرانِ نزدیکِ مهدی اخوان ثالث بوده است.

دوستی او با اخوان، آن چنان که در صفحه ۲۹ کتاب می آورد، در اوایل دهه ۱۳۴۰ آغاز شده و تا پایان عمر شاعر ادامه داشته است. بدین قرار، او از شایسته ترین افراد برای نوشتن شرح احوال و خلیات یا، به تعبیر خود او، «حالات و مقامات» اخوان است. اما رساله چندان که خواننده با دیدن عنوان آن می پندارد، انتظار دوستداران اخوان و علاقه مندان به احوال او را بر نمی آورد. گذشته از چند نکته، مطلب تازه ای در آن نیست که در زندگی نامه های متعدد اخوان به قلم پژوهشگران ادبی یا خاطرات منتشر شده دیگر دوستان شاعر نیامده باشد. از جمله این نکات، که تازه و خواندنی است، اظهار نظر شفیع کدکنی درباره خیال پردازی اخوان یا گرایش او به مخدوش کردن مرز میان واقعیت و خیال است. ظاهراً شاعر عادت داشته وقایع خیالی را با تأکید و اصرار به نام واقعیت برای دوستان و اطرافیانش بازگو کند (ص ۷۰-۷۲). درخور تأمل اینست که شاعر، آن چنان که شفیع کدکنی می گوید، این گونه داستان پردازی ها را گاه در شعر و حتی در پژوهش های خود وارد کرده است؛ مثلاً، در مباحث ادبی، گفته های خود را به مندرجات کتاب هایی مستند کرده که خود می دانسته وجود خارجی ندارند. (ص ۴۸-۵۰)

مطالب رساله، صرف نظر از بی نظمی تاریخی که نویسنده خود به آن اشاره کرده و منظور ما نیست، پراکنده و بی دقت است. به نظر می رسد نویسنده هیچ معیاری برای گزینش آنچه از مجموعه خاطرات خود درباره شاعر و احوال او نقل کرده نداشته و هر چه را به ذهنش خطور کرده روی کاغذ آورده است. از این رو، خواننده کتاب تصویر پیوسته و منسجمی از اخوان به دست نمی آورد. این هست که رساله، در اصل، نامه ای بیش و کم خصوصی بوده و این تا حدی عیب را توجیه می کند؛ اما جا داشت که نویسنده برای درآوردن آن به صورت کتاب وقت و کوشش بیشتری صرف تنظیم مطالب کند. ضمناً پراکندگی مطالب گاه موجب تکرار شده است. مثلاً ماجرای گفت و گوی نویسنده با رادیو بی بی سی درباره اخوان، که در صفحات ۶۲ تا ۶۳ گزارش شده، عیناً با همان عبارات، در صفحه ۱۰۱ نیز آمده است. از نمونه های بی دقتی نویسنده است نقل پاره ای از شعر اخوان به صورت نادرست

دروغین است هر لبخند و هر پیوند

و حتی دلنشین آواز جفت تشنه پیوند [با تکرار پیوند در هر دو پاره]

به جای

دروغین است هر سوگند و هر لبخند

و حتّی دلنشین آوازِ جفّتِ تشنه پیوند

گاه نیز اطلاعات غلط داده شده؛ مثلاً اینکه «اخوان پس از استقرار در ورامین اندک اندک وارد فضای سیاسی عصر و جاذبه حزب توده شد»؛ حال آنکه اخوان، پیش از عزیمت به تهران و ورامین یعنی در همان دوران جوانی یا نوجوانی اقامت در مشهد، وارد فعالیت‌های سیاسی شده بود و عضو کمیته ایالتی سازمان جوانان حزب توده ایران بود.

نکته درخور ذکر دیگر درباره رساله اینکه نویسنده، در دو جا (ص ۹۹-۱۰۰)، اظهار نظرهای ناپسندی از اخوان درباره شخصیت‌های ادبی امروز نقل می‌کند. البته شفیعی کدکنی این شخصیت‌ها را نام نبرده، اما خواننده، براساس آنچه نقل شده، درباره هویت آنان حدس‌هایی می‌زند. در صفحات ۵۶ تا ۵۷ نیز قول تحقیرآمیزی درباره سیاوش کسرای از اخوان نقل شده است. از آنجا که اخوان زنده نیست تا از خود دفاع کند یا مسئولیت سخنانش را بر عهده گیرد، شایسته آن بود که نویسنده از نقل آنها خودداری کند.

آنچه گفته شد پاره‌ای نکات بود که نظر خواننده علاقه‌مند به شخصیت و زندگی مهدی اخوان ثالث را جلب می‌کند. اما کتاب فقط شرح احوال و روحیه اخوان نیست. شفیعی کدکنی، در آن، بسیاری از آراء خود در زمینه نقد ادبی را نیز بازتاب داده و خواننده علاقه‌مند به نقد ادبی هم، با اندکی دقت، نکات درخور تأمل فراوانی در محتویات حالات و مقامات م. امید، اعم از رساله هم‌نام کتاب، مقدمه، مقاله‌ها و یادداشت‌ها، می‌یابد. شفیعی کدکنی، در این کتاب، گونه‌ای از فرهنگ نقد را عرضه می‌دارد که متعلق به دوران ما نیست - گونه‌ای که نمود آن در نقدهای نوشته شده به قلم نویسندگان ایرانی در نیمه اول قرن حاضر فراوان دیده می‌شود اما خواننده حرفه‌ای امروز را می‌آزارد. نویسنده خود، در مقدمه، گوشزد ساخته است که برخی آراء و عبارات‌های به‌کاررفته در نوشته‌های قدیمی امروز مقبول او نیستند و آنها را تنها از آن رو در کتاب می‌آورد که «بخشی از تاریخ نقد ادبی در عصر ماست [...] و تغییر دادن در آنها به هیچ روی روا نیست» (ص ۱۷-۱۸). اما فرهنگی که از آن سخن رفت و نمونه‌های نقد

برخاسته از آن را خواهیم دید تنها در نوشته‌های قدیمی کتاب دیده نمی‌شود بلکه در نوشته‌های جدیدتر آن نیز نمایان است. وانگهی روشن است که هدف نویسنده از بازچاپ مطالب قدیمی نیز تنها ثبت بخشی از تاریخ نقد ادبی نبوده بلکه آنها را، به رغم نگاه انتقادی امروزش، تلویحاً، در مجموع تأیید می‌کند و گرنه اثری که یک بار چاپ شده، برای کسب جایگاه خود در تاریخ، به انتشار دوباره نیاز ندارد.

□ به عنوان نخستین جنبه ناخوشایند فرهنگ نقد مشهود در حالات و مقامات م. امید، می‌توان به احکام قاطع نویسنده اشاره کرد - احکامی که شفيعی کدکنی، در آنها، صرف نظر از درستی یا نادرستی‌شان، جای هیچ امّا واگری برای خود و خواننده نمی‌گذارد تا چه رسد به شک انتقادی. به دو نمونه نظر کنیم:

هنر فرم است و فرم است و فرم و دیگر هیچ! فرم، در زبان، جز از رهگذر ساحت موسیقایی کلام امکان تحقق ندارد. (ص ۱۵)

بی‌گمان یکی از ویژگی‌های جاودانه شعر، در همه زبان‌ها و در همه ادوار تاریخ، مسئله چند معنا بودن شعر است و آنچه از ناگزیری بدان ایهام می‌گوییم. (ص ۲۱۸)

□ نکته بعدی مبالغه است و، در تناسب با نوع مطالب کتاب، بیشتر در وصف مقام ادبی اخوان. نویسنده جایگاه اخوان در شعر فارسی را آن‌چنان بالا می‌برد که در نظر سرسخت‌ترین هواداران شاعر نیز پذیرفتنی نمی‌نماید. به دو نمونه از آن نظر افکنیم:

همان حضوری را که حافظ در حافظه و ذهن دوستداران ادبیات کلاسیک ما داشته، شعر اخوان همان‌گونه حضور را - با در نظر گرفتن شرایط تاریخی و فرهنگی عصر او - در فکر و ضمیر اکثریت دوستداران شعر جدید فارسی دارد. (ص ۱۰۲)

آیا واقعاً این‌طور است؟ اخوان، گیرم که همه تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی را در نظر بگیریم، در حافظه و ذهن دوستداران شعر نو فارسی همان جایگاه یگانه‌ای را دارد که حافظ در چشم هواداران شعر کهن داشته و دارد؟ اصولاً مقایسه اخوان با حافظ چه معنی دارد؟ مگر این قضاوت تاریخ نیست که حافظ را حافظ کرده است؟ چرا منتقد به جای تاریخ قضاوت کند و شاعری را که هنوز زمان چندانی از مرگش نگذشته بر چنین مسندی بنشانند؟

دست‌کم چهل شعر از شعرهای نو او [اخوان] در حدی است که یکی از آنها به تنهایی برای تثبیت مقام یک شاعر بزرگ در تاریخ شعر فارسی معاصر برای همیشه کافی است. (ص ۲۰۲)

□ نویسنده در جای جای کتاب چندان‌ی شاعران را با یکدیگر مقایسه می‌کند که شاید بتوان مقایسه را ابزار اصلی او در نقد خواند. این مقایسه‌ها گاه به‌گزینش برترین‌ها و ساختن مجموعه‌هایی از آنها می‌انجامد. اینک نمونه‌هایی از آن:

امروز او [نادرپور] را یکی از ده شاعر نوپرداز سراسر قرن بیستم می‌شمارم. (ص ۱۷)

به راستی که قضاوت عجیبی است!

من اگر مخیر شوم که سه شاعر از دوره معاصر برگزینم، مسلم یکی از آنها تولی خواهد بود.

(ص ۱۵۵)

مقایسه به قصد یافتن بهترین و برترین‌ها مبتنی بر برداشتی قدیمی از نقد ادبی است – برداشتی که در آن کار ناقد نه کشف ظرایف و زوایای پنهان اثر بلکه ارزش‌گذاری بر آن و «نمره دادن» به اثر آفرین است. این نمره دادن چه بسا – آن هم در حالی از احوال – ناخودآگاه به ذهن منتقد امروزی خطور کند اما نقد امروزی، به حکم ذاتی، اظهار آن را روا نمی‌دارد.

□ نویسنده برای بسیاری از آراء خود هیچ استدلالی نمی‌آورد، گویی اعتبار نام منتقد برای به‌کرسی نشاندن حکم او کافی است. به عنوان مثال می‌توان به آثاری اشاره کرد که او در جاهایی از کتاب به حیث بهترین اشعار نوخوان از آنها یاد می‌کند:

شعرهای حیرت‌آوری به مانند «کتیبه»، «نماز»، «آنگاه پس از تندر» و «سبز» و «باغ من» و «آواز چگور» و «غزل شماره ۳» و... (ص ۱۶)

«کتیبه» را در نظر بگیرید یا «آنگاه پس از تندر» را یا «نماز» را یا «سبز» را و بعد از هر شاعر دیگری هر شعری را که می‌خواهید در کنار آنها بگذارید، آنگاه فاصله هنری و استحکام فرم و شکوه شعر را مقایسه کنید. (ص ۶۲)

فرم شعر اخوان (منظورم شاهکارهایی از نوع «آنگاه پس از تندر» و «کتیبه» و «نماز» و «سبز» و «غزل ۳» و «پیوندها و باغ» و «آواز چگور» و امثال آنهاست) قوی‌ترین آزمایش‌هایی است که در تاریخ شعر جدید پارسی، در قرن ما، به سامانی خوش رسیده و فاصله استحکام و انسجام این فرم‌ها با بهترین فرم‌های دیگر نوپردازان فاصله غزل‌های حافظ است با جامی و بابا فغانی. (ص ۲۰۸)

نویسنده در هیچ‌یک از این‌گزینش‌ها بیان نمی‌کند که به چه دلیل اشعار نام‌برده بهترین سروده‌های اخوان‌اند. بدیهی است، وقتی منتقد برای چنین‌گزینش‌هایی دلیل نمی‌آورد، اهمیت آنها از حد اعتبار پسند شخصی او فراتر نمی‌رود. منتقد، اما، ظاهراً سلیقه خود را برتر از سلیقه دیگران می‌داند:

شعرهایی از نوع «کتیبه»، «نماز»، «آنگاه پس از تندر»، «سبز»، «پیوندها و باغ» (و چندین شعر دیگر) اینها شعرهایی هستند که، اگر کسی به ظرایف خلاقیت شعر آشنایی داشته باشد، در برابر آنها جز حیرت کاری از او بر نمی‌آید. البته در میان عامه علاقه‌مندان به شعر جدید شعرهای دیگری از اخوان شهرت بجا دارد، مثل «زمستان» و «چاوشی» و «میراث» و «دریچه‌ها» و «لحظه دیدار» و «قاصدک» و یا شعرهایی از نوع [قصه] «شهر سنگستان» و «مرد و مرکب» و «ناگه غروب کدامین ستاره». (ص ۲۰۲)

بدیهی است، آنچه گفته شد، نفی ارزش‌های کار شفیعی کدکنی در مقام منتقد ادبی نیست. در این کتاب هم، مانند سایر آثار او آراء انتقادی حاکی از دانش گسترده و شمس ادبی قوی نویسنده فراوان است.

□